



درس فارغ اصول استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۱ فروردین ۱۳۹۰

موضوع کلی: شرائط عامه تکلیف

مصادف: ۶ جمادی الاول ۱۴۳۲

موضوع جزئی: بررسی شرطیت قدرت و علم برای تکلیف

جلسه: ۸۳

سال: دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته:

یک مطلبی از بحث گذشته باقی ماند که آن را عرض می‌کنیم و بعد وارد بحث جدید می‌شویم، عرض شد مرحوم نائینی در مورد شرطیت بلوغ فرمودند: تکالیفی را که عقل مستقلاً آن‌ها را درک می‌کند نمی‌تواند مشروط به بلوغ باشد و اساساً اشتراط تکلیف به بلوغ و عدم تحقق تکلیف قبل از بلوغ در این موارد محال است، در ادامه گفتیم اگر ما این مطلب را در مورد بلوغ بپذیریم چه بسا در مورد شرطیت عقل هم بتوانیم این حرف را بزنیم که اگر عقل مستقلاً تکالیفی را درک کرد و شارع در بیان تکلیف دخالتی نداشت (اگر هم شارع چیزی فرموده ارشاد به حکم عقل است) در این موارد هم تکلیف متوجه همه است، پس وقتی در توجه تکلیف بین بالغ و غیر بالغ فرقی نباشد بین عاقل و غیر عاقل هم نباید فرق باشد و وجهی برای اینکه در خصوص بلوغ این سخن گفته شود و عقل را شامل نشود وجود ندارد.

اشکال در مورد شرائط عامه تکلیف طبق نظریه خطابات قانونیه:

سؤال شد که طبق نظریه خطابات قانونیه قدرت و علم از شرائط تکلیف نیستند، اگر ما گفتیم خطاب متوجه همه مردم و عموم جامعه است و شامل عاجز، جاهل، ناسی و غافل و... هم می‌شود ولی عجز، جهل، نسیان و غفلت عذر هستند برای کسانی که نمی‌توانند این تکالیف را اتیان کنند قاعداً باید بگوییم بلوغ و عقل هم نمی‌توانند شرط تکلیف باشند؛ یعنی باید بگوییم علاوه بر قدرت و علم، بلوغ و عقل هم برای تکلیف شرطیت ندارند، اگر ما خطاب را متوجه همه مردم دانستیم و گفتیم عموم مردم مخاطب خطابات شرعیه هستند فرقی بین بالغ و غیر بالغ نیست، وقتی شارع می‌گوید: «ایها الناس» یا می‌گوید: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم الصیام»، شامل همه مردم می‌شود اعم از بالغ و غیر بالغ و عاقل و غیر عاقل چون خطاب عام است، پس همانطور که طبق نظریه خطابات قانونیه، قدرت و علم شرط برای تکلیف نیستند باید بگوییم بلوغ و عقل هم شرط نیستند و تکلیف شامل صبی و مجنون هم می‌شود ولی صباوت و جنون عذر است و مانع توجه عقاب به مجنون و صبی می‌شود یعنی اگر بچه‌ای تکلیفی را انجام نداد بر مخالفت تکلیف عقاب نمی‌شود، پس طبق نظریه خطابات قانونیه باید بگوییم هیچ یک از قدرت، علم، بلوغ و عقل شرط تکلیف نیستند؛ یعنی طبق این نظریه باید بگوییم اصلاً چیزی به عنوان شرائط عامه تکلیف نداریم.

پاسخ:

در مورد بلوغ و عقل این سخن صحیح نیست که بگوییم این دو از شرائط تکلیف نیستند هر چند بر حسب نظریه خطابات قانونیه باید شرط برای تکلیف نباشند چون فرق است بین بلوغ و عقل با علم و قدرت و آن فرق این است که حاکم به شرطیت بلوغ و عقل شرع است اما حاکم به شرطیت علم و قدرت بنا بر نظر کسانی که این دو را هم شرط تکلیف می‌دانند عقل است اگر امام(ره) می‌فرماید: خطابات قانونیه خطاباتیه هستند که متوجه به تک تک مکلفین هستند هیچ منافاتی ندارد با اینکه همین خطابات قانونیه توسط خود شارع مقید به گروه خاصی بشود، اگر عقل بخواهد شرطیت چیزی را در تکالیف بیان بکند نمی‌تواند تکالیف را محدود به گروه و صنف خاصی بکند لذا امام(ره) می‌فرماید: عقل نه کاشف از قیوداتی است که در شرع بیان می‌شود و نه خودش می‌تواند مقید آن خطابات شرعیه باشد، اما اگر خود شرع چیزهایی را به عنوان شرط بیان کرد هیچ مشکلی پیش نمی‌آید، بلوغ و عقل از چیزهایی هستند که شرطیت شرعیه دارند؛ یعنی شرطیت آن‌ها بوسیله شرع بیان شده، در این زمینه روایاتی هم وارد شده از جمله اینکه از امیرالمؤمنین نقل شده که زن مجنون‌ای زنا کرده بود و عمر می‌خواست او را رجم کند، امیرالمؤمنین(ع) خطاب به عمر فرمودند: «اما علمت ان القلم یرفع عن ثلاثه: عن الصبی حتی یحتلم عن المجنون حتی یفیک و عن النائم حتی یرقیق»؛ یعنی مگر نمی‌دانی که قلم (تکلیف) از سه طائفه برداشته شده: از بچه تا زمانی که بالغ شود، از مجنون تا زمانی که جنونش برطرف شود و از کسی که خواب است تا زمانی که بیدار شود. پس اگر بلوغ و عقل شرط برای تکلیف هستند این شرطیت بوسیله نص و دلیل شرعی ثابت شده است، با این بیان معلوم می‌شود انسان غیر بالغ و غیر عاقل تکلیف ندارند، اگر روایت می‌گفت: قلم مؤاخذه از این سه گروه برداشته شده هیچ فرقی بین بلوغ و عقل با بقیه موارد مثل قدرت و علم نبود و تکلیف شامل غیر بالغین (صبایا) و غیر عاقلین (مجانین) هم می‌شد منتها صباوت و جنون عذر محسوب می‌شدند و عقاب نمی‌شدند ولی ظاهر روایت این است که قلم تکلیف از این سه گروه برداشته شده که در اینصورت بلوغ و عقل شرط تکلیف می‌باشند؛ یعنی تا بلوغ و عقل نباشد اصلاً تکلیف متوجه انسان نمی‌شود، پس طبق نظریه خطابات قانونیه بلوغ و عقل جزء شرائط عامه تکلیف هستند و حاکم به شرطیت این دو هم شرع می‌باشد به خلاف قدرت و علم که بر فرض اینکه شرط تکلیف باشند حاکم به شرطیت آنها عقل می‌باشد.

نکته: گاهی از بلوغ و عقل به کمال تعبیر می‌کنند، در مواردی هم گفته شده مراد از کمال، بلوغ و عقل و اختیار می‌باشد و یا اینکه بعضی گفته‌اند: مراد از کمال، بلوغ و عقل و طهاره المولد می‌باشد اما عموماً بلوغ و عقل شروطی هستند که باید در همه تکالیف باشند که گاهی از این دو با هم تعبیر به کمال می‌کنند.

شرطیت علم و قدرت در تکلیف:

عمده بحث ما در مورد شرطیت قدرت و علم است عرض کردیم قدر متیقن از شرائط تکلیف بلوغ و عقل می‌باشند حال می‌خواهیم ببینیم آیا قدرت و علم هم به عنوان شرائط تکلیف محسوب می‌شوند یا نه؟ یعنی آیا شخصی که عاجز است تکلیف

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۲، باب ۴ از ابواب مقدمه عبادات، ح ۱۱.

ندارد و تکلیف فقط متوجه کسانی می‌شود که قدرت بر اتیان آن تکلیف را دارند؟ یا آیا شخصی که جاهل است تکلیف ندارد یا تکلیف دارد اما جاهل او برای او عذر ایجاد می‌کند؟ کسانی که قائل به شرطیت قدرت و علم در تکلیف هستند علم و قدرت را شرط تعلق و توجه تکلیف به مکلف می‌دانند آن‌هایی هم که معتقدند علم و قدرت شرط تکلیف نیستند منظورشان این است که تکلیف در ابتدا شامل همه می‌شود حتی عاجز و جاهل، لکن در مقام مؤاخذه که ناشی از عدم اتیان تکلیف می‌باشد عجز و جهل برای عاجز و جاهل عذر هستند و این عذر جلو عقاب عاجز و جاهل را می‌گیرد.

پس نزاع در این است که آیا علم و قدرت در توجه تکلیف به مکلفین شرطیت دارند یا نه؟

قول مشهور:

مشهور قائلند که قدرت و علم شرط تکلیف هستند و حاکم به این شرطیت هم عقل می‌باشد لذا از آنها تعبیر می‌کنند به شروطی که عقل شرطیت آن‌ها را ثابت می‌کند؛ یعنی عقل می‌گوید اگر مولی تکلیفی را بیان نکرده باشد یا اگر بیان کرده ولی بیان مولی به عبد نرسیده در این صورت عبد مکلف نیست و عقل است که می‌گوید اگر شخصی عاجز باشد و نتواند مأمور به را اتیان بکند این شخص مکلف نیست، پس مشهور می‌گوید: حاکم به شرطیت قدرت و علم عقل است، البته منظور از قدرت در اینجا قدرت عقلی است نه قدرت شرعی؛ یعنی اینکه عقل می‌گوید قدرت شرط تکلیف هست مرادش قدرت عقلی است؛ یعنی توانایی، امکان و عدم امکان انجام دادن فعل برای مکلف و منظور قدرت شرعی مثل استطاعت که شرع آن را شرط می‌کند نیست و قدرت شرعی از محل بحث ما خارج است. حال اگر شارع گفت روزه بگیرید، مشهور می‌گویند شخصی که بالغ نشده یا شخصی که مجنون است اصلاً تکلیف متوجه او نمی‌شود، نظریه خطابات قانونیه هم این را تأیید می‌کند چون حاکم به شرطیت بلوغ و عقل شرع می‌باشد اما مشهور می‌گویند کسی هم که علم به تکلیف ندارد و یا قدرت بر روزه گرفتن ندارد تکلیف متوجه او نمی‌شود و می‌گویند که حاکم به شرطیت قدرت و علم برای تکلیف عقل می‌باشد.

پس ادعای مشهور این است که قدرت و علم جزء شروط عامه تکلیف هستند و حاکم به این شرطیت هم عقل می‌باشد.

ان قلت: شما که می‌گویید عقل حاکم به شرطیت علم و قدرت برای تکلیف می‌باشد معنایش این است که در شرع بیانی نیست در حالیکه وقتی به لسان دلیل مراجعه می‌کنیم می‌بینیم شرطیت علم و قدرت در ادله شرعیه و در لسان دلیل اخذ شده است مثلاً خداوند درباره شرطیت قدرت برای تکلیف می‌فرماید: «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا»؛ یعنی خداوند متعال کسی را تکلیف نمی‌کند مگر به اندازه وسع او. که این آیه شریفه در واقع وسع و توانایی شخص را ملاک تعلق تکلیف قرار می‌دهد، همچنین خداوند در مورد شرطیت علم می‌فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ یعنی ما تا زمانی که رسول نفرستیم کسی را عذاب نمی‌کنیم، بعث رسول کنایه از بیان است، یعنی تا بیان نکنیم و تا مردم علم به اوامر و نواهی و تکالیف ما پیدا

۱. بقره / ۲۸۶.

۲. اسراء / ۱۵.

نکنند کسی را بخاطر مخالفت با این تکالیف عذاب نمی‌کنیم پس چطور شما می‌گویید حاکم به شرطیت علم و قدرت برای تکالیف عقل می‌باشد در حالیکه خود شرع به شرطیت علم و قدرت اشاره کرده است.

قلت: مشهور می‌گویند وجود این آیات منافاتی ندارد با اینکه شرطیت علم و قدرت را عقل درک کرده باشد چون این دو آیه ارشاد به حکم عقل دارند؛ یعنی عقل شرطیت علم و قدرت را درک می‌کند اما شرع هم ارشاد به درک و فهم عقل دارد.

ملاک حکم عقل از دید مشهور:

شرطیت علم و قدرت برای تکلیف به چه ملاکی درک شده و به چه دلیلی ادعا می‌کنید که عقل، علم و قدرت را شرط تکلیف می‌داند، اگر ما شرطیت را پذیرفتیم چه شرطیت شرعی که بلوغ و عقل باشد و چه شرطیت عقلیه که علم و قدرت باشد معنای آن این است که تا شرط محقق نشود مشروط محقق نمی‌شود؛ یعنی تا بلوغ و عقل (شرط شرعی) نباشد و تا علم و قدرت (شرط عقلی) نباشد اصلاً تکلیف محقق نمی‌شود؛ یعنی همانگونه که در شرائط شرعی مثل استطاعت می‌گویید تا استطاعت نباشد اصلاً حج واجب نمی‌شود و تا وقت داخل نشود اصلاً نماز واجب نمی‌شود در جایی هم که عقل حکم به شرطیت بکند معنای آن این است که تا علم به تکلیف نباشد اصلاً تکلیف محقق نمی‌شود و تا قدرت نباشد تکلیف محقق نمی‌شود، سؤال این است که به چه دلیل و چه ملاکی عقل شرطیت علم و قدرت را برای تکلیف درک می‌کند؟

عقل به ملاک قبح عقاب بلا بیان و قبح عقاب مع العجز حکم به شرطیت علم و قدرت در تکلیف می‌کند؛ یعنی عقل می‌بیند تا بیانی به مکلف نرسیده باشد عقاب قبیح است، پس از نظر عقل، علم شرط برای تکلیف است، همچنین از دید عقل کسی که قادر به انجام کاری نباشد اگر او را مکلف به اتیان آن کار بکنند و بواسطه عدم اتیان خواسته باشند او را عقاب کنند قبیح است، پس ملاک حکم عقل به شرطیت علم، قبح عقاب بلا بیان است و ملاک عقل برای شرطیت قدرت، قبح عقاب مع العجز است.

بحث جلسه آینده: بیان مشهور بر درک شرطیت علم و قدرت توسط عقل را در جلسه بعد بررسی خواهیم کرد.

«والحمد لله رب العالمین»